

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)

۲۹ جون ۲۰۱۸



"چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی"*

(۱)

بودم آن روز من از طایفه دُرد کشان
که نه از تاک نشان بود و نه از تاکنشان

«جامی»

در این اواخر از سوی دسته های معلوم الحالی اعلامیه، قطعنامه، اطلاعیه و... به نام سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) منتشر شده است؛ این امر، داستان فولکلوریک (کشتن «شاه مار» توسط مؤمن خان) را به ذهن تداعی می کند. زیرا که هر یک از این طیف، مُصر به اصولی بودن مدعای خود است. در واقع غرض از برپا داشتن این گرد و غبار، چیز دیگری نیست، به جز از تقلاي استتار سامای باورمند به «اندیشه پیشرو عصر» و متعهد به خط مشی سیاسی بنیان گذارانش در هاله ابهام و سردرگمی! آن ها صرف به عاریت گرفتن نام و نشان «ساما» اکتفاء نکرده، بلکه - گویا - به خاطر تثبیت سامائی بودن خود، هر یک نام ارگان نشراتی ساما («ندای آزادی») را نیز - با زیر پای گذاشتن اخلاق سیاسی - قاپیده اند. یکی از این جو فروشان گندم نما، در شماره یازدهم «ندای آزادی» خود، «قطعنامه مسؤلین، کادر ها و فعالین...» خویش را منتشر نموده است که ما را ملزم نموده تا روی نکات اختلافی، تمرکز و مرور کوتاهی داشته باشیم.

بشر از بدو پیدایش، به خاطر بقای خویش ناگزیر بود علیه نیرو های قهار طبیعت مبارزه کند. انسان ابتدائی گر چه مقهور طبیعت بود، ولی در مناسبات زندگی اجتماعی خود از آزادی و دموکراسی بدوی برخوردار بود. اما همزمان با «اولین تقسیم کار اجتماعی» مبارزه و نبرد طبقاتی نیز آغاز شد. سراسر تاریخ بشر بعد از پیدایش طبقات مشحون است از مبارزه طبقاتی در اشکال متنوع و گوناگون. لذا «همه نبرد های تاریخی، اعم از این که در صحنه سیاسی رخ داده باشند، یا مذهبی، یا فلسفی، یا در حوضه ایدئولوژیک دیگر، در واقع چیزی جز بیان کم و بیش روشن نبرد های طبقاتی نیستند». در روشنی این قانون، بحث و جدل های سیاسی چیزی نیست، جز یک مبارزه طبقاتی در قلمرو فکری.

در آغاز قرن گذشته با توسعه اقتصادی و تغییر در شیوه تولید و مبادله، عصر سرمایه داری «رقابت آزاد» به عصر جدید (امپریالیسم) تحول یافت؛ که به موازات آن مبارزات، قیام ها و نبرد های طبقاتی زحمتکشان شکل نوینی به خود گرفت و جهان وارد دوران انقلابات کارگری گردید، که در قیاس با گذشته از «کیفیت بالایی برخوردار» بود. همچنان - در اواسط قرن بیستم - پیامد جنبش های نجاتبخش ملی علیه استعمار، ضمن کسب استقلال ممالک، منجر به استقرار دولت های دموکراتیک تر از نوین گردید. اما به نسبت تحولاتی که در ربع اخیر قرن گذشته در سطح جهان به وقوع پیوست، انحرافات و «خیانت های نوینی» که در اردوگاه مقابل امپریالیسم صورت گرفت، انقلابات کارگری و ایدئولوژی رهنمای آن موقتاً به «پشت صحنه» رانده شد. این امر فرصت تسلط بنیادگرایان مذهبی و ناسیونالیست ها را - که مالکیت خصوصی و استثمار را تقدیس می کنند و فاقد ارائه بدیلی در مقابل امپریالیسم و استعمار اند - مساعد نمود. و بالتبع جنبش های آزادیبخش ملی (با مضمون انقلابی) فروکش کرده است. بناءً به گونه اسفباری مبارزات زحمتکشان جهان و خلق های زیر سیطره استعمار، «با ورود به قرن جدید از کیفیت بالایی برخوردار» نیست.

علت اصلی صدور «قطعنامه»، اعلام قطع رابطه با «تیم رهبری» وانمود شده است. خواننده ارجمند (بی اطلاع از قضایا) حق دارد تصور کند که گویا قطعنامه نویس به صورت واقعی از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی با کمیته مرکزی مرتد و مطرود پیشین قطع رابطه نموده است، اما با عطف توجه به محتویات «قطعنامه» و صدور حکم اعلامیه «ندای آزادی منتشره اروپا را بشناسید»، به وضوح فهمیده می شود که این قطع رابطه به ذات خود یک حرکت کاملاً عکس العملی و عاطفی است. در این اعلامیه، تسلیم طلبان مرکزیت منحرف و مطرود قبلی اشعار داشته اند که: «از مدتی به این سو نوشته ها و مقالاتی در اروپا به نشر می رسد، که عنوان «ندای آزادی» با نشان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان «ساما» را در خود نصب کرده است... فرد گرداننده اصلی که دست به چنین نقض صریح اصول و پرنسیپ های قبول شده و تخریب گرانه زده است، نه تنها هیچ گونه مسئولیتی از جانب «ساما» و کمیته مرکزی نداشته، بل دارای عضویت در «ساما» نیز نمی باشد. در مورد سایر افرادی که در محور آن مرکز قرار داشته اند، بعداً اعلام موضع صورت می گیرد». [نقل قول ویراستاری نشده است - پورتال] (ما عجالتاً از تبصره روی این موضوع منصرف می شویم که: اجازه نشر «ندای آزادی» را خود «حکیم جی» به آن ها - از کیسه خلیفه - هبه و تفویض نموده بود.)

همچنان این «قطع رابطه» به خاطری بر واکنشی و احساساتی بودن آن دلالت دارد که از ملوث بودن به انحرافات که در قطعنامه به کمیته مرکزی مرتد (به قول ایشان «تیم رهبری») نسبت داده می شود، شانزده سال می گذرد. این تبارز دیر هنگام بی شباهت با بیرون شدن «اصحاب کهف» از غار شان نیست.

محتویات قطعنامه به جز از «آمیزه رنگینی از عبارات پرطمطراق و بی ثباتی و زبونی واقعی، شور و شوق نوپردازی و تسلط استوار عادات کهن»، هماهنگی کل نوشته و بیگانگی اجزای آن با یکدیگر، چیز دیگری نیست. و این ناشی از خصلت ویژه خرده بورژوازی و نظام فکری این طبقه است؛ که به جای پایان دادن به تقسیم جامعه به استثمارگر و استثمارشونده، ستمگر و ستمدیده؛ در فکر آن است که تخاصمات و تضاد های طبقاتی تخفیف پیدا کند و جای خود را به هماهنگی بدهد. البته مطمحن نظر این نظام فکری دگرگون کردن جامعه از راه دموکراتیک است، ولی دگرگون کردن در قالب خرده بورژوائی با تظاهر خصلت کم و بیش انقلابی که آن را به عاریت می گیرند؛ درست مانند پُست مُدرنیست های غربی، لیبرال ها و «تجدیدنظرطلبان» بومی ما.

بدون مبالغه و گزافه گونی، «قطعنامه» از آغاز تا انجام - منهای بدیهیات - مشحون از اشتباهات تنوریک است؛ و در برخی موارد چاشنی دروغ نیز بر آن افزوده شده است. به طور مثال، به زعم قطعنامه نویس «سیمای عمومی جهان

کنونی را همچنان تضاد کار و سرمایه معین می‌کند». گر چه تضاد کار و سرمایه از جمله تضاد های اساسی جهان است، اما سیمای عمومی جهان کنونی را همه تضاد های اساسی جهان کنونی معین می‌کند.

ما، در ذیل برخی فقره های آن را عیناً نقل می‌کنیم و پس از تبصره به معرض قضاوت خواننده ارجمند می‌سپاریم. قطعنامه نویس عوامل عمده تبارز انحرافات تسلیم طلبانه و انحلال طلبانه «یک تیم در هیئت رهبری» را در « ناتوانی های سازمان در ابعاد گوناگون جستجو» می‌کند که گویا «عمده ترین آن ها ضعف فکری در هیئت رهبری و انحراف آن تا سرحد سقوط به تسلیم طلبی ملی و طبقاتی می‌باشد».

اما، جهانی علمی مشعر بر این است که: هر فرایند اجتماعی محصول و بازتاب شرایط اقتصادی - اجتماعی ویژه و مشخصی است. لذا انحرافات اپورتونیستی (انحلال طلبانه و تسلیم طلبانه) در نتیجه سهو و خطا، «ضعف فکری» و یا اراده شخصی کسی تبارز نمی‌کند، بلکه هنگامی سر بلند می‌کند که زمینه های مادی آن کم و بیش قبلاً فراهم گردیده باشد؛ و به بیان مشخص تر، توسعه اقتصادی امپریالیستی بستر اپورتونیسم را تعبیه می‌نماید و « امپریالیسم که دال بر تقسیم جهان و بهره کشی و نیز دال بر سود های انحصاری کلان برای معدودی از ثروتمند ترین کشور ها است، برای خریدن لایه های فوقانی پرولتاریا امکان اقتصادی فراهم می‌آورد و بدین سان به اپورتونیسم غذا می‌دهد و آن را تقویت می‌کند ». تسلیم طلبی (ملی و طبقاتی) کمیته مرکزی مرتد، فرایندی نبوده است که یک باره به سان قارچ از زمین روئیده باشد، بلکه تمهید زمینه اقتصادی آن سال ها پیش یعنی از «غذا» خوری از «کمک مالی به کمپ مسلخ در هرات» آغاز و در سال ۲۰۰۱م با دریافت «کیسه های پول» به اوج خود می‌رسد و به سان دانه، مرغان گرسنه هوایی را گرفتار دام صیاد می‌کند.

«ضعف فکری» و یا به تعبیر دقیق تر، پائین بودن سطح آگاهی در ابعاد (اقتصادی، سیاسی، فلسفی و...) می‌تواند فکتور مهمی در بروز اشتباهات و انحرافات بوده باشد؛ ولی نمی‌تواند عامل عمده و اساسی آن باشد، زیرا که خود معلول و محصول اوضاع و شرایط نامساعد به ارث رسیده است. مثلاً گرایشات اپورتونیستی «بین الملل دوم» پیامد «ضعف فکری» رهبران و گردانندگان آن نبود، بلکه «مشارکت سرمایه مالی» پیشوایان پُردان آن را به سوی اپورتونیسم راست (تجدیدنظرطلبی) کشاند. همچنان هستند رهروان راه مردم و مدافعان خط مشی سیاسی سازمان که از لحاظ اندوخته های دانش در قیاس با رهبری منحرف و تسلیم طلب، در سطح بالائی قرار ندارند، ولی تا کنون نه تنها این که اسیر دام تزویر تجدیدنظرطلبان تسلیم طلب نشده اند، بلکه با قاطعیت به ضد آن ها مبارزه می‌کنند. بناءً «ضعف فکری» را عامل عمده انحراف و تسلیم طلبی تلقی نمودن، از لحاظ تئوری اشتباه محض است.

تغییراتی که در سطوح سیاسی و اقتصادی در ربع اخیر قرن بیستم وقوع یافت، به ویژه پس از فروپاشی «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» و خیانت های نوینی که در جنبش بین المللی انقلابی صورت گرفت، موجب فروکش انقلابات کارگری و تهی ساختن جنبش های ملی از مضمون آزادیبخش انقلابی گردید و اندیشه پیشرو عصر موقتاً به «پشت صحنه» رانده شد. این امر ضمن تبلیغات گسترده مدافعان «لیبرالیسم نو» عواملی بودند که بخش وسیعی از جنبش «چپ» و عده ای از سامائی ها را به میزان حیرت انگیزی به سوی جهت گم کردگی، روحیه باختگی و همپای آن به ایدئولوژی زدائی سوق داد. این طیف منحرف نقاب کاذب و سالوسانه «سوسیالیستی» را بر کشور روسیه حقیقی پنداشته، شکست و فروپاشی آن را - همونوا با نظریه پردازان مدافع سرمایه - شکست واقعی «ایدئولوژی پیشرو عصر» پذیرفتند و با قبول این پنداشت نادرست که گویا پس از تسلط کودتاگرانه خروشچف، کشور روسیه باز هم یک کشور سوسیالیستی بود، عدم کارائی جهان بینی علمی را اذعان داشتند. لذا به این نتیجه گیری واهی پندارگرایانه رسیدند که بعد از این شکست «بديل دیگری وجود ندارد». قطع رابطه آن ها با عقاید قبلی شان به مثابه طرح یک مسأله شخصی

نیست، بلکه یک گرایش سیاسی ارتجاعی و تسلیم طلبانه را نمایندگی می کند. آن ها به طور کامل تسلیم نظام سرمایه داری شده اند، از این رو بدون شرمساری از آن دفاع می کنند (اعلامیه ۱۸ جوزای ۱۳۹۶ آن ها بهترین شاهد مثال آن است).

«قطعنامه» در مورد سقوط «هینت رهبری» به تسلیم طلبی ملی و طبقاتی چنین ابراز نظری دارد: «تبارزات عملی این سقوط قبل از تدویر دومین کنفرانس سرتاسری سازمان (۳ - ۵ دلو ۱۳۸۹ مطابق ۲۲ - ۲۵ جنوری ۲۰۱۱) در مواضع مبهم آنان نسبت به دشمنان مردم، اوضاع جاری آن زمان و نیز در مناسبات غیر دموکراتیک درونی با استفاده از بوروکراتیزم ضد انقلابی حاکم به مشاهده می رسید که در بحبوحه کنفرانس با دستبرد به ترکیب آن و جلوگیری از حضور بخشی از منتقدین رهبری به کمال رسید و با هدایت غیر اصولی جلسات و نپرداختن به مسائل اساسی جنبش و سازمان به هدف اصلی خود مبنی بر انتخاب مجدد به منظور تحکیم و تداوم پروسه انحرافی دست یافت». [نقل قول ویراستاری نشده است- پورتال]

با توجه به مفاهیم پراگراف فوق، به وضوح فهمیده می شود که «قطع رابطه» ایشان از رهبری مرتد و تسلیم طلب، ظاهری و میکانیکی است، نه یک «قطع رابطه» ناشی از اختلاف فکری و نظریاتی. زیرا که «جرگه عشیره نی» آن ها را هنوز هم «کنفرانس سرتاسری» می خوانند. وقتی به قول شما، «از حضور بخشی از منتقدین» - که بدون مبالغه اکثریت داشتند - جلوگیری صورت گرفت، دادن وصف سرتاسری به «کنفرانس» در واقع عزرائیل آسا جان کلمات را گرفتن است. برای آن که خواننده ارجمند در روشنی قرار گیرد، یادآور می شویم که در آستانه تدویر «جرگه» (سه روز قبل)، در عین تحریم رفقای اصولی و قاطع واحد کانادا و افرادی از واحد اروپا در نقش مدافعان استوار خط ایدئولوژیک - سیاسی «ساما»؛ از رفقای جدی و اصولی تشکیلات داخل کشور مکرراً دعوت شد تا در آن حضور به هم رسانند، ولی رفقای اصولی داخل بنا بر ملاحظاتی - که در مبحث آتی بدان پرداخته خواهد شد - از شرکت در آن استنکاف ورزیدند. لذا، با تحریم و «جلوگیری از حضور بخشی از منتقدین رهبری» و دعوت غیرجدی و غیرمعیاری اکثریت اصولی داخل، "کنفرانس سرتاسری" نامیدن آن جرگه فرمایشی و بوروکراتیک رهبری تسلیم طلب در تفاهم با روندگان خط میانه، دور از واقعیت آن چیزی است که اتفاق افتاد.

پیش از تدویر جرگه مواضع آن ها را «نسبت به دشمنان مردم مبهم» تلقی کردن، به خاطری یک سوء تعبیر گمراه کننده است که تسلیم طلبان هم در مقاله «سیری در آفاق اندیشه» و هم در «پلنوم مکروربان» تضاد بین خلق و فنودالیسم را عمده تلقی نمودند؛ که طبعاً با پذیرش این پنداشت، تضاد خلق با امپریالیسم اشغالگر در جایگاه فرعی و تابع قرار می گیرد؛ و زیر اشغال درآمدن کشور ما به دیده اغماض نگریسته می شود. بدین ملحوظ بود که همیاری و معاضدت با اشغالگران را تلقین و توصیه می کردند. لذا مبهم تلقی نمودن مواضع آنان «نسبت به دشمنان مردم» قابل توجیه نیست. و اگر واقعاً مواضع آن ها مبهم بود، شما به کدام دلیل آن را یک «پروسه انحرافی» نامیده اید.

این که شکوه کنان گفته اید که منحرفان تسلیم طلب (به قول شما «تیم رهبری») «به هدف اصلی خود مبنی بر انتخاب مجدد به منظور تحکیم و تداوم پروسه انحرافی دست یافت»، بار این گناه بر دوش خود شما سنگینی می کند. زیرا که با شرکت غیراصولی خود (در تخالف با موازین آئین نامه سازمان) در جرگه سرهم بندی شده، با توشیح سند برائت رهبری مرتد، بر تداوم عمر آن ممد واقع شدید. بدون تردید این حرکت اشتباه آمیز، تا آخر عمر وبال گردن تان خواهد بود.

ادامه در بخش دوم

یادداشت:

* مصرع "چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی" که اینک به یک ضرب المثل عام تبدیل شده است، در برخی از کتابها به شکل "چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی" نیز ثبت شده است.